



سخمرانی شناخت عید
حاج حسین خوش لجه

شناخت عید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم.»

«العبد المؤيد رسول المكرم أبو القاسم محمد»

السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليكم ورحمة الله
و بركاته

سؤال کردن. معنای عرفه و عرفات

رفقای عزیز! یک چیزهایی در عالم است [که] اینها [را]

نگفتند؛ یعنی گفته نشده. اگر هم گفته شده، خیلی مختصر گفته شده [است]. رفقای عزیز! بعضی ها یک سؤال هایی می کنند، إن شاء الله امیدوارم که، ما که چیزی بلد نیستیم، حالا پاسخ سؤال هایشان را می دهیم. إن شاء الله امیدوارم که، از آقایان تقاضا می کنم: اگر به نظر مبارک شان، هر کدام هم که خلاصه این سؤال ها، به قول ما قبول نشد و چسبندگی نداشت؛ [یعنی به دلشان نچسبید]؛ یعنی خواستند بهتر بفهمند، سؤال کنند، روی سرمان می گذاریم؛ اما یک حرفی که یکی می زند، منحصر به خودش است، آن شخصی که این حرف را می زند، جواب دوباره ایش را هم درست کرده؛ پس اگر من می گویم از من سؤال کنید، این حرف

سیاسی نیست، یک وقت خیال نکنید که من بگویم مثل از کس دیگری سؤال نکنید، من خواهشمندم توجه بفرمایید! من دوباره می گویم، این حرفی که من زدم، اگر زدم من اشتباه کردم، شما باید به من بگویید [که] فلانی! اشتباه کردی. نروید این حرف را به یکی دیگر بزنید، آن [شخص،] وارد [یعنی آشنا به] این حرف نیست. حالا من می خواهم به شما بگویم، من سه مطلب است [که] می خواهم بگویم: یک مطلب است که عرض می شود خدمت شما، راجع به عید است که عرفه یعنی چه؟ عرفات یعنی چه؟ بیشتر [افراد؛ یعنی] بعضی ها این [دو کلمه] را قاطی می کنند. خیال می کنند که این ها یکی است، نه! عرفات اسم آن زمین است.

عرفه یعنی این، جای دیگر هم دارند، اهل تسنن هم عرفه دارند. عرفه یعنی قبولی اعمال. حالا اگر می‌گویند کسی شب قدر آمرزیده نشد، [به] عرفات برود، عرفات جای مقدسی است. من خواهش می‌کنم [که] توجه بفرمایید! آقایان! توجه بفرمایید!

مریض شدنِ امام هادی (علیه السلام) و گرفتن حاجب برای رفتن زیر قبه امام حسین (علیه السلام) و دعا کردن. تفکر داشتن در این حرف‌ها. امام اشراف به کل خلقت دارد. حدّ نداشتن خدا و ولایت و حدّ نداشتن خلقت. چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید «أنا عبد محمد»؟

ببین به شما [بگویم]، خود امام دهم، امام علی النقی (علیه السلام) مریض شده، یک حاجب می گیرد [و] می گوید: برو زیر قبه آقا امام حسین (علیه السلام) به من دعا کن! می گویند: یا بن رسول الله! حجّت خدا شماست! می گوید: چه کنم؟! جدّم گفته [که] آن جا برو! [حاجب] آن جا می رود [و] دعا می کند، حضرت خوب می شود. این حرف ها این است که رفقای عزیز! فدایتان بشوم! قربان تان بشوم! من همین طور می گویم تفکر؛ یعنی باید توی این حرف ها تفکر داشته باشید. آدم یک قدری اندیشه داشته باشد، تفکر داشته باشد. بین امام [است]، تمام ممکنات به امرش است، گفتم امام اشراف به کلّ خلقت دارد، به تعبیر عوامانه من، امام از کلّ خلقت،

بزرگ تر است. چرا؟! مگر این خلقت که خود خدا می داند حدّش چقدر است، اما [آخرش] حدّ دارد، [ولی] ولایت حدّ ندارد، خدا حدّ ندارد، ولایت حدّ ندارد. مگر نیست که می گوییم که هر [کسی] که می میرد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای سرش می آید و هر [کسی] که به دنیا بیاید، [امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای سرش] می آید؟! این خلقت چقدر بزرگ است که این [امیرالمؤمنین (علیه السلام) بالای سرش] باید بیاید، پس علی (علیه السلام) از خلقت بزرگ تر است! حالا ببین [امام هادی (علیه السلام)] چه می گوید؟! می گوید که زیر قبّه امام حسین (علیه السلام) برو [و] به من دعا کن! این [یعنی امام هادی (علیه السلام)] دارد چه [کار] می کند؟! دارد

امر رسول الله (صلی الله علیه و آله) را اطاعت می کند. همه خلقت که باید [امر رسول الله (صلی الله علیه و آله) را] اطاعت کنند؛ چون که «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» [نازل] شده، حالا [امام] می گوید که من هم [امر] جدّم را اطاعت می کنم. مثل همین که امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی [که] آن آیه نازل شد، گفت که «أنا عبدٌ محمّدٌ»: من بنده اش هم می شوم. این [یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام)] دارد چه [کار] می کند؟! دارد امر خدا را اطاعت می کند. چرا ما تفکر نداریم؟! علی (علیه السلام) دارد امر خدا را اطاعت می کند، امام هادی (علیه السلام) دارد امر خدا را اطاعت می کند. این [یعنی امام] به کلّ خلقت دعا کند، شفا می گیرد؛ اما چون که

جدّش گفته [که] زیر قبّه امام حسین (علیه السلام) [دعا مستجاب است]، می گوید آن جا برو [و] به من دعا کن. حالا، حالا عرفات یعنی این.

سرزمین عرفات و مستجاب شدن دعا. اعمال حجّ و عرفات. عرفه یعنی چه؟

من می خواستم این جمله را بگویم که رفقای عزیز خیلی برایشان تقریباً آسان بشود. حالا دعا [در] عرفات مستجاب می شود؛ چون که چندین هزار پیغمبر آن جا دفن شدند، آن جا بودند؛ آن جا دعا مستجاب می شود؛ اما عرفه یعنی چه؟ عرفه یعنی آقای حاج آقا رفته آن جا [در میقات] مُحرم شده، لَبّیک گفته [و سپس] در خانه

خدا آمده [و] مُحرم است. حجّ به جا آورده، صفا و مروه را به جا آورده، طواف کرده، حجّ نساء [را] به جا آورده، تمام [این] کارها را کرده، حالا [به او] می گوید: دو روز، سه روز برو در آن بیابان بخواب [تا] یک حالی به حالی بشوی. آن جا بخواب [تا] حالی به حالی بشوی، آن جا برو «رَبِّ إِرْجِعُونی» بگو! حاج آقا! کجایی؟! آن جا می گویی [که] اگر [از] مُحرم بودنم فارغ شوم، بروم دو تا یکی تلویزیون بخرم، یکی هم برای دامادمان! الآن آن آدم این جا حضور دارد که داداشش گفته بود [که] دامادم خیلی خدمت به من کرده [است]، می خواهم یکی هم برای او بخرم! [آیا] تو «رَبِّ إِرْجِعُونی» گفتی؟! تو در چه مقامی آمدی؟! بی خود نیست که [حاجی] حیوان است! [البته]

بعضی هایشان، حالا جسارت نکنیم [که] حاجی ها هم با ما بد می شوند، بی خود که نیست. آیینه علی (علیه السلام) تو را حیوان می بیند؛ تو مقصدت هم حیوانی است. کجاییم ما؟! تو این جا آمدی [که] مزد حَجَّت را بگیری؛ عرفه یعنی این. ما تمام این کارها را کردیم، حالا آمدیم در عرفاتی که خدا گفته دعا مستجاب می شود، دعا کنیم [که] اگر خدا آن جا [در شب قدر] ما را نیامرزیده، این جا ما را بیامرزد.

**چرا عید فطر و قربان می گیریم؟ خدا میزبان کیست؟
روح عید فطر و قربان، عید غدیر است**

حالا [به منا] می روی، گوسفند می کشی و عید می گیری،

عید برای چه گرفتی؟ برای این که اعمالت قبول شده. چرا عید فطر می گیریم؟! برای این [عید] می گیریم [که] یک ماه اطاعت خدا [را] کردیم؛ حالا مُزد می خواهیم، پاداش می خواهیم، خدا می گوید: بیا من به تو پاداش بدهم، من میزبانت هستم. [خدا] میزبان کیست؟! میزبان ولایت [است]. خدا می داند این مطلب چه به سر من آورده؟! چندین سال است [که این مطلب] از قلب من بیرون نمی رود. یک نفری که تمام امام جماعت ها به امر او باید باشند، یک آدم عادی که نیست، اسمش را نمی آورم. ما یک سال، آن جا مسجد امام رفتیم [که] نماز [بخوانیم]، دیدیم ایشان از دو عید [فطر و قربان] گفت، [اما] اصلاً اسم عید غدیر را نیاورد. بعد دیدیم

[که] ما آن جا به او بگوییم، درست نیست؛ [چون که] جمعیت خیلی [زیاد] است، گفتیم [که] مبادا به آبرویش لطمه بخورد. پیش وزیر مشاورش رفتیم که همه تأسیسه دست او بود. گفتم: من یک دفعه با این [شخص] نان و نمک خوردیم، شما ما را دعوت کردید، در یک کاسه چیز خوردیم؛ یا جواب به من بدهد یا سُدنی زده اش می کنم. من می خواهم از این [شخص] سؤال کنم: تو که درست می گویی [که] این عیدها هست، ما عید قربان را قبول داریم و عید فطر را [هم] قبول داریم؛ (خواهش می کنم، آقایان! توجه بفرمایید! بینید من چه می گویم؟ تو را به دین تان! من را نبینید، حرف را ببینید! اگر [این مطلب را] می دانستند، چرا این

حرف را نزدند؟! من از او سؤال کردم [و] گفتم: شماها که می‌گویید این عید [غدیر] رسمی نیست، رسمی چه وقت بوده [که] این عید نبوده؟! عیدی نبوده. آن زمان عید فطر و عید قربان عظمتی داشته، حالا هم دارد؛ اما عظمتش به ولایت است. مگر میلیاردها [نفر] عید نمی‌گیرند؟! چرا اهل آتش هستند؟! عید فطر و عید قربان، روحش عید غدیر است! اگر [عید] غدیر را قبول نداشته باشند، آیا ای مردی که چندین سال است [که] تو درس خواندی! ادعا هم می‌کنی، آیا چرا به مردم نمی‌گویید؟! [می‌گویید] رسمی نیست؟! صد که آمد، نود خارج شد، جَخ [یعنی تازه] نود هم باید به صد اتصال بشود. عید قربان و عید فطر باید [به] عید غدیر اتصال

باشد؛ اگر نه عیدی نیست که!

هیچ قدرتی به غیر از خدا نمی تواند اجر ولایت را بدهد. کسانی که عید غدیر را افشا نکردند، در روز قیامت جلوی حضرت زهرا سر به زیر هستند. فدا کردن حضرت زهرا (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام)، جان شان را برای ولایت. انبیاء و تسلیم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شدن

مگر [خدا] نمی گوید [که] اعمال از متقی قبول می شود؟! کجا اهل تسنن، متقی هستند؟! امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید: «أنا امامُ المتقین» خدا می گوید: من میزبانم [و] من اجر [ولایت را] می دهم. هیچ قدرتی به

غیر از خدا نمی‌تواند اجر ولایت را بدهد. خدا می‌گوید: بیا من اجر به تو می‌دهم، بیا من پاداش به تو می‌دهم؛ من میزبان ولایت هستم. چرا به مردم [این حرف‌ها را] نگفتند؟! چرا مردم را روشن نکردند؟! والله! فردای قیامت گیر هستند. والله! فردای قیامت این‌ها [که نگفتند،] همه جلوی زهرا (علیها السلام) سر به زیر هستند. زهرای عزیز (علیها السلام) می‌گوید: من جانم را دادم، حسین (علیه السلام) می‌گوید: من جانم را دادم، تو چرا این عید غدیر را افشا نکردی؟! چرا «الیوم اکملت لکم دینکم» را افشا نکردی؟! چرا افشا نکردی؟! چه جواب این‌ها را می‌دهی؟! همین [فقط] می‌روی درس بخوانی [که] مجتهد بشوی [و] کفایه بنویسی؟! به دینم

قسم! من مشکلم هست [که] این حرف‌ها را بزمنم، [اما] چاره ندارم [و] می‌زنم. مگر امام حسین (علیه السلام) نبود که جانش را فدای ولایت کرد؟! وقتی [به اهل کوفه] گفتش که آخر برای چه مرا می‌کشید؟! من چه تقصیری دارم؟! گفتند «بُغضاً لِأَبِيكَ!»: [به خاطر] بُغضی که با بابایت داریم. حالا شما این [را] هم، نباید این یک همچین حرفی را افشا کنید! به این مردم، به این جوان‌های عزیز بگویید [که] بابا! روح آن‌ها ولایت است، اگر ولایت نباشد، ساقط است. چرا آن‌ها در آن زمانِ ائمه طاهرین (علیهم السلام)، این دو تا عید [فطرو قربان] بوده، این قدر عظمت داشته، حالا امر می‌شود همان «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» را که گفته،

به این‌ها [یی] که عید می‌گیرند گفته [است]، به خود عید هم گفته [است]، گفته [که] بیا تسلیم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بشو! حالا که تسلیم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [شدند]، بابا! مگر به انبیاء نگفته؟! چرا ما متوجه نیستیم؟! چرا ما متوجه نیستیم?!

کسی که غدیر را قبول ندارد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را هم قبول ندارد. خدا به چه کسی مژده می‌دهد؟

مگر آن یهودی نیست که یهودی باقی مانده، خب زیر بار «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» نیامده؛ [به خاطر همین] یهودی شده [و] نجس شده، آیا ما پاک

هستیم؟! حالا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم «الیوم اکملت لکم دینکم» گفته، وقتی که ایشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را سر دست آورد، [این آیه] نازل شد. این [کسی] که غدیر را قبول ندارد، که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را هم قبول ندارد! حالا دارند همین طور چیزش می کنند؛ [یعنی] کمر بستند [که] این [عمر را] تقصیرهایش را بخرند. به خیال شان این آدمی هست که زندان رفته، بروند زندانش را بخرند. بی عقل! برو کنار! برو ساکت شو! نفهمی خودت را ثابت می کنی. خدا این ها را لعنت کرده [است]. حالا [وقتی] به آقا می گویی، می گوید: عید غدیر هم چنین رسمی نیست. من دوباره می سوزم و می گویم، ما چه کار کنیم؟! پس بنا شد که

عرفات اسم است؛ [اما] عرفه، مُزد به تو می دهد، به چه کسی مُزد می دهد؟ مگر [خدا] نمی گوید به عزت و جلالم قسم! اگر علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، می سوزانمت؟ به چه کسی مُزد می دهد؟ به روزه دارها؟! نه! به آن کسی که علی (علیه السلام) را قبول دارد. این ها باید ثابت کنند [که] مردم بفهمند، جوان های عزیز بدانند [که] روح عید قربان [و] روح عید فطر، علی (علیه السلام) است.

ابراهیم و ساختنِ خانه خدا. توهین به مؤمن.
وابستگی تمام ممکنات به ولایت. ارزش ولایت
خیلی ابعادش بالاست

مگر نیست که حالا ابراهیم خلیل خدا، این همه زحمت کشیده [و] خانه خدا [را] ساخته [است]، [خدا به او] می گوید چه [کار] کردی؟! [ابراهیم] می گوید: خدایا! اجر من چیست؟! [خدا گفت:] اجر نیکوکارها با من است. دوباره [ابراهیم] ندا [یعنی تکرار] می کند، جوابش این را می دهد [و] می گوید: گرسنه ای را سیر کردی یا برهنه ای را پوشاندی؟! حالا [از طرف دیگر، خدا] می گوید: اگر توهین به یک مؤمن کردی، انگار آن خانه را خراب کردی. رفقای عزیز! قدر خودتان را بدانید، شیطان در دل تان وسوسه نکند. شما ارزش تان از خانه خدا بالاتر است. ارزش چه چیز تو بالاتر است؟ خودت؟ هیکل من که به درد نمی خورد، ارزش ولایت به درد می خورد. تو

ولایت داری، ارزش ولایت خیلی ابعدادش بالاست.

هر چیزی وابست به ولایت نباشد، باطل است

یکی از رفقای عزیز خلاصه از ما خواسته، ما هم که خب دل مان می خواهد که این رفقای عزیز یک جوری باشند که، خلاصه این که ما عقل مان می رسد، پاسخ به حرف هایشان بدهیم؛ اگر نه ما کار نداریم که حالا یکی یک حرفی زده، می خواهیم ببینیم حرفش اساسی است [تا به آن] پاسخ بدهیم. یکی از رفقای عزیز من گفته که ما دل مان می خواهد [بدانیم] که این حیوان ها که هستند، این ها هوش دارند یا ادراک دارند؟ راجع به این ها شما یک صحبتی کنید. حالا من این [مطلب] را

یک قدری که من عقلم می‌رسد، می‌گویم؛ شاید حرف بالاتر باشد. تمام کارهایی که این ممکنات، زیر آن [یعنی زیر آسمان] به قول ما، به قول من عوام زندگی می‌کنند، تمام این‌ها وابست به ولایت هستند. هر چه وابست به ولایت نباشد، اصلاً حرفش را ننزید، باطل اعلام می‌شود. من جداً از انشای ولایتم باطل اعلام می‌کنم! اگر این قدر نماز کنند، در میان صفا و مروه خشک بشوند، ده شاهی به درد نمی‌خورند، مگر عبادت‌شان اتصال به ولایت باشد، مگر متقی باشند.

حضرت سلیمان و رزق دادن حیوانات. صفات الله

شب‌پره

حالا شما ببین هر حیوانی که یک صفت از انسانیت دارد، این برتری به کل حیوان‌های دیگر دارد. مثلاً یک وقت گویا حضرت سلیمان می‌خواست به این حیوان‌ها یک رزقی بدهد. [به آن‌ها] نگاه کرد [و] گفت: شب‌پره بین شما نیست، بروید [آن را] بیاورید. یک گنجشک‌هایی هست که من دیدم، در بیابان هست. موقعی که درو هست، آن‌ها هستند، یک جیرجیری می‌کنند. این‌ها یک کاکل توی سرشان است، یک قدری از این گنجشک‌ها بزرگ‌تر است. رفتند [و] شب‌پره را آوردند، [سلیمان] به این‌ها رزق داد؛ آن وقت این حیوان چه صفتی دارد؟! وقتی می‌خوابد، پاهایش را بالا می‌کند، می‌گوید: اگر آسمان [به زمین] آمد، روی من بیاید [و] به

مردم [و] به این‌ها [یعنی حیوانات] صدمه نخورد. این [شب‌پره] صفات‌الله دارد؛ آن وقت خدا به واسطه این [شب‌پره]، رزق به آن‌ها می‌دهد. ببین همین جور که به واسطه آن چند نفری که به زهرا علیها السلام (علیها السلام) نماز خواندند [و] دل علی علیه السلام را خوش کردند، [خدا] گفت: رزق به همه عالم می‌دهم؛ اما این زبان بسته هم که به این اندازه صفات‌الله دارد، [خدا به واسطه او] به حیوان‌ها رزق می‌دهد. بابا! این [حرف]‌ها تفکر دارد.

تفکر. سگ اصحاب کهف. پسر نوح. رفیق شدن با مؤمن. الاغ بلعم. ناقه صالح

شما ببینید ارزش هر چیزی در خلقت [به واسطه] ولایت است؛ یا آن سگ اصحاب کهف، دنبال نیکان [را] گرفته [است].

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی [چند]

پی نیکان گرفت و آدم شد

باباجان من! عزیز من! فدایتان بشوم، به قرآن! اگر یک ماه تفکر کنید، هنوز از تفکر بالاتر هست؛ هم این [حرف] ها [را فقط] گوش می دهید؟! برو تفکر پیدا کن!

بین این [سگ] دنبال خوب‌ها رفته، از گرسنگی جان داد [و] دنبال گس دیگری نرفت. کجا دنبال هر کسی می‌روید [و] ادعای انسانیت هم می‌کنید؟! والله! آن کسی که به غیر [از] خدا، دنبال گس دیگری برود، انسان نیست. این [سگ] تفکر دارد، جان داد [و] از در آن غار، کنار نرفت. چرا [خدا] به شما می‌گوید اگر یک رفیق گرفتی که تو را یاد من بیندازد، من یک قصری به تو می‌دهم [که] خلق اولین تا آخرین [را] بخواهی [در آن] دعوت کنی، جا دارد؟ این سگ دنبال آن‌ها را ول [یعنی رها] نکرد، حالا خدا چه به او کرده؟! در بهشت راهش می‌دهد. این [سگ] صفت انسانیت دارد؛ [یعنی] تفکر دارد. مگر الاغ بلعم نیست، [که امر را اطاعت کرد؟!]

ببین بابا! خدا می داند [که] من می سوزم [و] این حرف ها را می زنم، نگاه به بعضی ها می کنم، هر چه به آن ها مال این شکم بی صاحب مانده می گویند، می گویند آره! باباجان! اگر فردای قیامت [خدا] من را بیاورد [و] به من بگوید [که] فلانی! این شکم [را که] به تو داده بودم، هر چه به آن می دادی، حرفی نمی زد، چرا رفتی [و] دینت را دادی؟! چرا تملق گفתי؟! چرا زیر بار غیر من، برای شکمت رفتی؟! ما چه چیزی جواب خدا را بگوییم؟! هر چه به آن [یعنی شکم تان] بدهید، هیچ چیز نمی گوید. خب مگر این خر بلعم نیست؟! باباجان! تفکر داشته باشید! فدایتان شوم! قربان تان بروم! به روح امام زمان! این حرف ها مال من نیست؛ من

[که] می گویم مال من نیست، می خواهم حرف را خیلی بالا ببینید. خب حالا دارد به آن [الاغ] می گوید، آن جا که به آن می گوید فرمان ببر، برد. حالا که [الاغ بلعم] دارد می بیند [بلعم] می رود [که] به پیغمبر خدا [یعنی موسی] نفرین بکند، نمی رود. بفرما! آخر [بلعم] این زبان بسته را زد؛ تا آن را گشت. [بلعم به الاغ] گفت: چرا نمی روی؟ [الاغ] گفت: خالق می گوید نرو! [من هم نمی روم]. این الاغ متنبه شد، [اما] بلعم [متنبه] نشد. حالا از من سؤال می کند: شیطان اسم اعظم بلد است، خب اسم اعظم بلد است، اگر متنبه شد، این اسم اعظم باعث بدبختی اش است. بلعم اسم اعظم از برای [یعنی باعث] بدبختی اش شد! اگر به من [اسم اعظم]

نمی دهد، می داند [که اسم اعظم برای] من، باعث بدبختی ام می شود. حُب [الاغ] نرفت؛ یا مگر آن ناقه صالح نیست [که] از آیات خدا بود؟! [صالح به قومش] گفت: این [ناقه] را اذیت نکنید، پی نکنید، [اما آن را] پی کردند، عذاب نازل شد. حالا شما خیال کردید [که] عذاب به ما نازل نشده [است]؟! و الا نمی فهمیم! مگر بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) این ها این جوری شدند؛ [یعنی] شل و کور شدند؟! [نه!] بی دین شدند. دیگر عذاب از بی دینی بالاتر هست؟! ما باید بفهمیم [که] عذاب نشویم، نه [این] که من پایم درد بگیرد [و] دستم درد بگیرد، این ها چیزی نیست. این ها یک حادثی است که به بدن من خورده، خدا نکند حوادث

به دین تو بخورد! به ولایت تو بخورد! [آن وقت]
جبران پذیر نیست. چرا ما بیدار نمی شویم؟! چرا ما تفکر
نداریم?!

**مواظب باشیم خدشه به ولایت مان نخورد. «بَلْ هُمْ
أَضَلُّ شَدْنِ وَرُوزِ قِیَامَتِ خَجَلِ زَدَه بُوْدن**

من به قربان یک نفر بروم، الآن در مجلس هست؛ [به
من] گفت: ما باید مواظب باشیم [که] خدشه به ولایت
ما نخورد. به دینم قسم! بعضی ها [را] این قدر من
دوست شان دارم که حاضرم فدایشان بشوم، خدا
می داند راست می گویم. می بینم ولایت شان پیشرفت
کرده، اگر فدایش می شوم، فدای ولایتش می شوم؛ [به

من] گفت: ما باید مواظب باشیم [که] خدشه به ولایت ما نخورد. قربان تان بروم، این حرف‌ها، حرف‌هایی هست که ما مواظب باشیم [که] خدشه به ولایت مان نخورد؛ یعنی ولایت را تصدیق کرده باشیم [و] مواظب خدشه‌اش باشیم. خب حالا ببین خدا چه پاسخی به آن‌ها می‌دهد؟ روایت داریم [که] این حیوان در بهشت می‌رود، سگ در بهشت می‌رود. چرا؟! اطاعت کرده [است]. چرا به ما «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» می‌گویند؟! [یعنی] از حیوان بدتر! [وقتی که] ما اطاعت نکنیم، از حیوان بدتریم. خود با خدا گوش بدهید، خواهش دارم، تمنای دارم [که] فکر نکنید آیا این الاغ بهتر است یا من؟! این سگ بهتر است یا من؟! این شتر بهتر است یا من!؟

والله! من [روز قیامت] جلو [ی] این‌ها خجل زده هستم.
من خودم را می‌گویم، من کار به شما ندارم شاید شما از
آن‌ها باشید که [اگر] یک توهین به شما بکنند، انگار
مگه [و] خانه خدا را خراب کردند. من ولایت کسی را
نمی‌سنجم [و] خبر ندارم؛ اما من خودم را می‌گویم،
فردای قیامت این الاغ را می‌آورد، می‌گوید [که] اطاعت
کرده [است]. آن سگ را می‌آورد، می‌گوید: باباجان!
دنبال خوب‌ها رفت! چرا این قدر دنبال این ناجورها
می‌روید؟! آدم «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» می‌شود؛ پس «بَلْ هُمْ
أَضَلُّ» چیست؟!

استفاده از حرف ولایت. مخیر بودن انسان و

اشرف مخلوقات شدن. حیوانات منتظر امر هستند

حالا چه استفاده‌ای ما از این حرف‌ها می‌کنیم؟! چه استفاده‌ای ما از این حرف‌ها می‌کنیم؟! ما از این حرف‌ها محکمیم، محکم‌تر به ولایت مان می‌شویم. ما تشخیص ولایت دادیم، باید این [مطلب] این جوری به درد ما می‌خورد که هر کجا رفتی، بدان [که] مردم آگاهی دارند، بدانیم [که] حیوان‌ها هم آگاهی دارند، جای خلوت نیست! خدا تا حتی به خود حیوان پاسخ می‌دهد! حالا سؤال کردند [که] این‌ها هوش دارند یا ادراک؟! حرف سر این است: شما مخیر هستید. حالا که مخیری، اشرف مخلوقاتی؛ [اما] آن [حیوان] مخیر نیست. آن [حیوان] منتظر امر است، تا خدا به آن امر می‌کند،

اطاعت می کند؛ اما به من امر می کند، [من] اطاعت نمی کنم. چرا؟ خودم را توی کار می آورم. بابا! ببین خواهش می کنم [که] توجه بفرمایید! آن الاغ، آن سگ [و] آن شتر، این ها منتظر امر هستند، تا [خدا] امر می کند، امر را اطاعت می کنند؛ [اما] ما امر را اطاعت نمی کنیم. چرا امر را اطاعت نمی کنیم؟ ما مخیریم. اگر امر را اطاعت کنیم که خیلی خوب است که! چرا شما را اشرف مخلوقات خلق کرده [است]؟! برای این که شما را مخیر کرده است.

ترجیح دادنِ امر خدا بر امر خود و دادنِ هشت
صفت. امرُ الله شدن

مگر نداریم [که] می گوید [اگر] امر خدا را به امر خودت ترجیح بدهی، هشت صفت به تو می دهد؟! بینایت می کند، محتاجت نمی کند، هوشیارت می کند، عرض می شود خدمت شما، علم حکمت به تو می دهد، همه این حرف ها را به تو می دهد؛ [اما] می گوید: امر خودت را [کنار بگذار]، بین الآن یک امری داری، امر خودت را به امر من ترجیح بده، [یعنی] امر من را قبول کن! خدا دارد دائم به ما ندا می دهد. ما متوجه نیستیم که؛ اما من دوباره بگویم، خیلی توجه بفرمائید! حیوان منتظر امر هست، ملائکه هم منتظر امر هستند؛ اما تو مخیّری، به تو امر شده، امر را اطاعت نمی کنی. اگر امر را اطاعت کنی، اشرف تمام مخلوقات می شوی. چرا اشرف

مخلوقات می شوی؟! چون که شما می توانی [اطاعت] نکنی؛ [اما] آن حیوان نه! آن زبان بسته منتظر امر است، تا به این [حیوان] امر کند، فوراً اطاعت می کند. آن [حیوان] وسوسه شیطان ندارد؛ [اما] تو وسوسه شیطان داری؛ چون که وسوسه شیطان داری، خدای تبارک و تعالی [به تو پاسخ می دهد]. حالا که امر شیطان را اطاعت نکردی، امر خدا را اطاعت کردی؛ «امر الله» می شوی.

**حرف زدن و چکش در مغز خوردن. حرف مؤمن.
حضرت عیسی و گذشتن از کنار لاشه ای**

روایت داریم: خدا حاج شیخ عباس تهرانی را رحمت کند،

می گفت: هر کلام [و] حرفی که می زنی، مثل این است که یک چکش در مغز شما می خورد. من همیشه حرف ایشان را می زنم، می گفت: انگار یک چکش در مغز شما می خورد؛ یعنی یک چکش که خورد، به قدر یک کلام [و] حرف، از مغز شما کاهیده می شود. چرا حضرت می فرماید: مؤمن حرف می زند یا برای دنیایش یا [برای] آخرت فایده داشته باشد؟ من خواهشمندم این نوار را که گوش می کنید، خواهشمندم تفکر داشته باشید. یک بحثی را نکنید [که] یک ساعت چکش در مغزتان بخورد. اگر چکش می خورد، چکش بخورد که مثل یک طلایی که می آورند، آقایان مهندسین بهتر از من می دانند، یک طلایی که به اصطلاح اول از کوه

می گیرند، این چکش می خواهد؛ اما چکش به آن می زنند [و] براق می شود، یک قدری کار سرش [یعنی رویش] می کنند، دیگر عزیزترین مردم، آن خانم هایی که دیگر خیلی مدل شان بالاست، به طلا افتخار می کنند، چرا؟ این طلا چکش خورد [و] براق شد. رفقای عزیز! فدایتان بشوم! بیایید اگر حرف می زنید، چکش بخورد [و] براقیت ولایتان زیاد بشود، یک بحثی که می خواهید شروع کنید، با تفکر بکنید [و] بدانید نتیجه این چیست؟ اگر من سگ اصحاب کهف را می گویم [که] این جوری است، ما باید [تفکر داشته باشیم]، ببینید آقایان! رفقای عزیز! هر چیزی را به ما تفکر دادند؛ [یعنی] هر چیزی را برای ما نمونه گذاشتند، اگر تفکر

داشته باشید، دست به همه این‌ها پیدا می‌کنید. مگر نیست که لاشه‌ای [یعنی مُرداری جایی] افتاده [بود]، همه [یعنی حواریون] دَم دماغ‌هایشان را می‌گیرند، عیسی می‌گوید: عجب دندان‌های سفیدی دارد! دارد به ما هشدار می‌دهد [و] می‌گوید همیشه یک چیز خوبی را انتخاب کنید. خدا ایشان را رحمت کند! [حاج شیخ عباس گفت:] هر کلام [و] حرفی که می‌زنید، یک چکش در مغزتان می‌خورد، بیااید چکش ولایت بخورد، [تا] ما ولایت‌مان را بهتر بشناسیم، مثل این که طلا بَرّاق بشود. ولایت که حدّ ندارد، یک بحثی که می‌خواهید شروع کنید، بکنید! من نمی‌گویم نکنید؛ اما بهتر بفهمید.

نازل شدن آیه در مورد سگ اصحاب کهف.
سلام کردن سنگ ریزه به پیغمبر (صلی الله علیه و
آله) هنگام بازگشت از غار حرا. برتری هر چیز در
عالم به واسطه ولایت است. پرنده و غافل شدن از
ذکر خدا. ذکر تمام اشیاء. گوش دادن به ساز و مَهر
زدن بر دل. خدا هر چیزی را خلق کرده، نسبت به
خودش یک شعوری در آن گذاشته است

اگر من سگ اصحاب کهف را می گویم، چرا دنبال کس
دیگر را نگرفت؟! اگر دنبال منافق را می گرفت، آیا آیه
[برایش] نازل می شد؟! من به این حاج محمد آقا گفتم،
گفتم: بگذار حالا حرف هایشان را بزنند، به من جواب

بدهید! اگر دنبال گس دیگر را می‌گرفت، [آیا] این [آیه] نازل می‌شد؟! نه! چرا؟ دنبال خوب‌ها را گرفت. روایت داریم: این حیوان را این قدر زدند که نگو، [اما] دست برنداشت، چرا؟ این حیوان است [و] هوش دارد؛ اما چنان از آن مغناطیس ولایت به این [حیوان] اثر کرد [که دنبال خوب‌ها رفت]. چرا نباید مغناطیس ولایت به ما اثر کند [که] ما دنبال همه کس نرویم؟! فدایتان بشوم! قربان‌تان بروم! این جوری تفکر داشته باشید! بحث این را بکنید، بحث این را بکنید که مبادا فردای قیامت ما را بیاورند [و] ما پیش یک حیوان روسیاه باشیم؛ نه پیش خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، هر کجا شد برویم. این بحث را بکنید [که] چه کسی این را گرفته؟! خب

حیوان است، چرا به من می گوید: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»؟! [یعنی] از این [حیوان] بدتری؛ یعنی اگر ما این جوری نباشیم، از این [حیوان] بدتر هستیم. مگر نیست که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از کوه حرا می آید، سنگ ریزه به او سلام می کند؟! هان؟! چرا سنگ ریزه به او سلام می کند؟! پس من حرفم این است که خدای تبارک و تعالی نسبت به هر چیزی با یک برتری پیدا می کند، برتری چیست که پیدا می کند؟ برتری از طرف ولایت به این [چیز] اشاره می شود، ما می خواهیم این جا را برسانیم؛ مثلاً روایت داریم: حیوانی که به تیر گرفتار می شود، از ذکر خدا غافل می شود. اگر شکاری را زدند، از ذکر خدا غافل می شود. اگر کبوتری را زدند، از ذکر خدا

غافل می‌شود، تمام اشیاء خلقت ذکر می‌گویند؛ اما من که ذکرش را نمی‌فهمم، من گوش ندارم که! من [از] بَس که گوش به رادیو [و] تلویزیون دادم! دیگر گوش نیست که! تو چه توقعی داری؟! روایت داریم: اگر کسی چهل روز به ساز گوش داد، در دلش مَهر زده می‌شود. خدا حاج‌شیخ عباس را رحمت کند! می‌گفت: در دلت مَهر زده می‌شود، اصلاً دیگر حرف برای تو فایده‌ای ندارد. چرا؟! [به تو] امر کرده [این کار را] نکن! تو غیرِ امر کردی. یک روز وقت به تو داد، دو روز داد، یک ماه داد، بیست روز داد، چهل روز که شد، می‌گویند: من این را کاملش کردم، چرا حرف من را نمی‌شنود؟! یک مَهر در گوشت می‌زند. حرف هم بخواهی بزنی، پَرت و پَلا

می زنی! چرا سنگ ریزه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) سلام می کند؟! به من جواب بدهید! شما خیال می کنید [که] سنگ و این ها شعور ندارند؟! این ها یک حسی دارند، حس الهی است؛ خدا یک حس الهی به این ها داده. مگر این ستون حنانه نیست؟! رفقای که مگه رفتید! آیا تفکر داشتید؟! وقتی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به این [ستون] تنه [یعنی تکیه] می داد، وقتی جبرئیل نازل شد [و] دستور یک منبر را آورد، گفت: یک منبر بسازید! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به امر خدا و جبرئیل، منبر درست کرد [و] روی منبر رفت، این [ستون حنانه] بنا کرد [به] فریاد کشیدن؛ داد می کشید! پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد [و] هم چنینش کرد

[یعنی نوازشش کرد و] گفت: من به تو قول می‌دهم [که] تو از سنگ‌های بهشت بشوی، خب بفرما! پس معلوم می‌شود آن چه را که خدا خلق کرده، این‌ها نسبت به خودش یک شعوری، یک چیزی درون‌شان گذاشته [است]. من دوباره بگویم، این‌ها همه منتظر امر هستند، شما خیال می‌کنید! باباجان من! قربان‌تان بروم! بیایید بحث ولایی بکنیم.

قضیه اباییل. مواظب باشیم گناه نکنیم. شهادت‌دادن ریگ بیابان بر گناه ما. آمدن آب و باد و سنگ برای نابودی یزیدیان. تمام ممکنات به امر امام هستند. باید کلّ خلقت در برابر ولایت، تسلیم

باشند

مگر نیست [که ابرهه با سپاهش] رفتند خانه خدا را خراب کنند، فوراً به ابابیل امر شد؟! این جا ما باید متوجه باشیم کسی که امر خدا را اطاعت کند، نمی سوزد! مگر خلاصه [به ابابیل] امر نشد [که] بروید از بیابان جهنم، سنگ بیاورید؟! من یک دوستی داشتم، آن آقای وزیری گفت: یکی [از] این ها [یعنی پرستوها] مُرده بود [و جایی] افتاده بود؛ من این آیه را شنیده بودم، رفتیم یکی از این چراغ گردسوزها را به نوکش گذاشتیم، هر چه گذاشتیم نسوخت، گفت: این قدر ما این [آتش] را تندش کردیم، گفت: اصلاً نسوخت. این جهنمی که نمی دانم هفتاد سال داغی آن می رود، یک حیوان نمی سوزد،

[چون] این [حیوان] دارد امر را اطاعت می کند، بیایید امر را اطاعت کنید! کجا می روید یک بحث هایی می کنید؟! بیا، [ابابیل] امر را اطاعت کرده، رفت [از بیابان جهنم] یکی ریگ آورد، هر کدام [را] روی سرشان [یعنی سپاه ابرهه] شُل کرد. آخر هم نمرود بود [یا] شدّاد بود، یکی از این ها [باقی] ماندند؛ رفت خبر داد و [یک نفر به او] گفت: آخر چه شد؟ گفت: همه ما را کشتند! فیل و میل و همه را کشتند! [ابابیل] یکی [سنگ] توی مغز فیل ها می زد [و آن ها روی زمین] می افتادند. حالا چه کسی [این کار را] کرد؟! حالا گفت: چه جور است؟! همچنین کرد، [ابابیل] یکی [سنگ] توی سر آن زد، مُرد؛ تمام شد [و] پی کارش رفت. ما باید مواظب باشیم [که]

خدای تبارک و تعالی افراد دارد، گناه نکنیم! در بیابان خیال نکنی [که] کسی نیست، آن ریگ بیابان می آید [و] برایت شهادت می دهد. واللہ! روایت داریم، می گوید: این زمین بیابان می آید [و] شهادت می دهد [که] این [شخص] روی من گناه کرد؛ رفقای عزیز! ببینید من چه می گویم؟ پس معلوم می شود [که] خدا یک قوه لامسه ای در همه چیز گذاشته، همه این ها به امر هستند. این کوه که می بینی، به امر است. این سنگی که می بینی، به امر است. این آب دریا که می بینی، به امر است؛ تمام این ها منتظر امر هستند. حالا از کجا می گویی؟! روایت هم داریم: آقا امام حسین (علیه السلام) وقتی او را شهید می کردند، تمام این ها آمدند؛ تا

حتی آب آمد، روایت داریم: آب آمد، آب که توی دریا دارد می رود، [آمد و] گفت: اجازه بده! اجازه بده! مثل نوح که دعایش مستجاب شد، ما می جوشیم [و] همه این ها را غرق می کنیم، بفرما! آن وقت تمام این ممکنات به امر امام است، امام یعنی این. عزیزان من! قربانان بروم! بیا تفکر داشته باش، امام یعنی این، این جور باید باشیم. حالا هارون هم می گوید: [امام] منم، متوکل هم می گوید: [امام] منم، مأمون هم می گوید: [امام] منم، آره! همه می گویند [امام] منم. مگر باد نیامد [و گفت:] حسین جان! اجازه بده؟! مگر آب نیامد [و گفت:] اجازه بده؟! مگر سنگ ها نیامدند [و گفتند: به ما] اجازه بده؟! رفقای عزیز! ببینید من چه می گویم؟ پس حرف من

این است: تمام این ممکنات که در این عالم هست، این ها به امر است؛ تمام این ها امر ولایت را اطاعت می کنند. اگر [خدا] گفت: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (یک صلوات بفرستید. یکی دیگر هم بفرستید.) این [آیه را] به ما چهار تا شاخ شکسته که نگفته است، به کل خلقت گفته است [که تسلیم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باشید]؛ یعنی تا حتی به ریگ های بیابان گفته است. چرا؟ ریگ هم به امر است؛ اما به امر کیست؟ به امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هم گفت: به امر علی (علیه السلام) [باش]؛ «اليوم أكملت لكم دينكم» دین تان هم تکمیل می شود.

به کلّ خلقت [گفته،] باباجان! ببینید به کلّ خلقت
[گفته است].

حرکت درخت به امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و
دوباره به جای اولش برگشتن. وقتی در دل گذاشته
شود، ولایت به آن اثر نمی‌کند. اول دیگری را تست
کردن و بعد با او بحث کردن

اتفاقاً روایت داریم: یکی پیش پیغمبر (صلی الله علیه و
آله) آمد [و] گفت: اگر که می‌خواهی ما [به تو] ایمان
بیاوریم، به آن درخت بگو [که] این جا بیاید [و] دوباره
سر جایش برود. [پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به]
درخت امر کرد، این جا آمد. خب بفرما! درخت این جا

آمد، این درخت جان دارد؟ به نظر ما ادراک دارد؟ ما بیشتر از این عقل ولایی مان کشش ندارد، این درخت از آن جا حرکت کرد [و] این جا آمد، گفت: یا رسول الله! امر بفرما! یک نگاهی به آن ها کرد، گفت: خب دوباره برو! حالا چه کردند؟! [آیا] ایمان آوردند؟! گفتند: این هم بی حراست. چرا؟! در دل گذاشته شده، دلی که درش گذاشته شود، ولایت به آن اثر نمی کند. اگر می خواهید با یکی بحث بکنید، اول تستش کنید! ببینید در دلش گذاشته یا نگذاشته، آخرش یا به تو صوفی می گوید یا یک چیزی به تو می بندد، حرف [را] هم قبول نمی کند، تستش کن! [خدا] امر کرد به این ها [یعنی ابابیل که] این ها [یعنی لشکر ابرهه] را این جور کن! چهار تا مرغ

بلند شد [و] رفت از ریگ‌های جهنم [سنگ] برداشت [و]
آورد روی سر این‌ها [یعنی لشکر ابرهه] ریخت؛ پس بنا
شد [که] خدا تمام ممکنات [را] به امر ولایت گذاشته
[است]، ببینید من چه دارم می‌گویم؟ خدا گذاشته [که]
به امر ولایت است.

**صلوات یعنی تسلیم بودن. عبادتی شدن. تفکر
داشتن که مبادا ولایت را از ما بگیرند! اسم اعظم**

خیلی این [آیه] قشنگ است! این [آیه] «إِنَّ اللَّهَ وَ
مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» هر روز [هم] بعد از نماز داریم [این آیه
را] می‌خوانیم؛ [اما] هر روز هم نمی‌فهمیم! ببخشید به

شما جسارت نکنم! من که نمی فهمم. دارد تذکر به شما می دهد [که] تسلیم باشید! حالا اگر تسلیم شدید، ببینید به کجا می رسید؟! ما تسلیم نیستیم، ما داریم همین طور ذکر می گوئیم، [آیا] می فهمی ذکر یعنی چه؟! می گویی هان؟! الآن مثل فلانی گفته [که] اگر هزار تا صلوات بفرستی، یک شاخ در می آوری! نمی دانم کجایت چه جوری می شود؟ آره! برو هزار تا صلوات بفرست! نمی دانم هزار تا «لا إله إلا الله» بگویی، نمی دانم چه جور می شود؟ تو [هم] توی ذکر می روی، من نمی گویم ذکر نگوئید، ببین دارم چه می گویم؟! توی ذکر می روی، توی عبادت می روی؛ اما یک دفعه [خدا] می گوید [که] من عبادت از متقی قبول می کنم. شما برو ببین آن ها

[یعنی اهل تسنن] چقدر ذکر می گویند! چقدر تسبیح دارند! چرا هیچ فایده‌ای ندارد؟! ما باید توی این فکرها برویم، قربان تان بروم! باید تفکر داشته باشیم [که] مبادا ولایت را از ما گرفته باشند [و] ما فایده‌ای نداشته باشیم! همه‌اش توی ذکر و ورد و پی [یعنی دنبال] این آقا، پی آن و پی آن برویم، کجا پی آن می‌روی؟! من بارها گفتم دیگر، این قدر گفت که نمی‌دانم تا نزدیک [ساعت] دو بعد از نصف شب، همین طور «ألغوٲ» کشید، [این] چه الغوٲی است [که] می‌کشی؟! آن وقت آخرش یکی دیگر را مثل یکی دیگر می‌کند، بفرما! از دست‌شان چه کار کنیم؟! هان؟! چه کار کنیم؟! می‌خواهد یک اسم اعظم دربی‌آورد، هزار و یک دفعه می‌گوید، یک اسم اعظم

دریاید، بابا! اسم اعظم علی (علیه السلام) است! یک
علی (علیه السلام) بگو! یک حسین (علیه السلام)
بگوید، یک زهرا (علیها السلام) بگوید؛ اما یک زهرا
(علیها السلام) بگو، زهرای دیگری نگویی! یک علی
(علیه السلام) بگو، علی دیگری نگویی! قربانت [بروم]،
چه کار می کنی؟! حالا که تمام ممکنات امر را اطاعت
می کنند، ما باید برویم توی فکر [که] خدایا! نه که ما امر
را اطاعت نکنیم.

امر اطاعت کردنِ اصحابِ امام حسین (علیه
السلام) و امام زمان (عج الله فرجه) درباره آن ها چه
می گوید؟ دعا کردنِ متقی هر کدام از رفقا را روی

حساب. خدا میزبان ولایت است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و غلام بنی ریاح

حالا شما امر را اطاعت کن، ببین به کجا می رسی؟! مگر امام زمان (عج الله فرجه) نمی گوید: «السلام علیک [یا] مطیع لله و لرسوله عبدالصالح» پدر و مادرم به قربان تان! به چه کسی می گوید؟! به غلام سیاه می گوید. امام زمان (عج الله فرجه)، امام که این چیزها را برای خودتان درست کردید. به ارواح پدرم! من این چند وقت ها می گویم: خدایا! آقای فلانی فلانی می گویند، خدایا! این ها را مطیع خودت قرار بده! والا! گفتم: خدایا این ها را مطیع خودت قرار بده! هان! اگر مطیع خودش قرار داد، مطیعان هستی، اگر مطیع خودش قرار نداد، مطیع

چه کسی هستی؟! والا! من هر کدامتان را روی حساب دعا می‌کنم، گفتم: خدایا! این آقای فلانی را فلانی است، خدایا! پیشوایی اش نکن. بفرما! حالا نمی‌خواهم اسم بیاورم که شما شناسایی شوید، من هر کدامتان را روی حساب دعا می‌کنم. چرا؟! چرا؟! این قدر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، این قدر خدا یک آدم ولایتی را می‌خواهد [که] می‌گوید خود من است، شما خیال نکنید [که] من تملّق می‌گویم، من امر را اطاعت می‌کنم، امر خدا را اطاعت می‌کنم؛ این که از دستم می‌آید، این که به قدر وسعم، از دستم می‌آید. اگر من رفقای عزیز را دوست دارم، مال این دوست دارم؛ مگر خدا به موسی نمی‌گوید که من مریض شدم، چرا دیدن من نیامدی؟! می‌گوید:

فلانی، آن ولایت است، مگر من نگفتم که وقتی که روزه می‌گیری، خدای تبارک و تعالی می‌گوید من میزبان هستم؟! [خدا] میزبان ولایت است. مگر به شما نگفتم آن غلام بنی‌ریاض [بنی‌ریاح را]؟! (من این‌ها را دارم برایتان دلیل می‌آورم، نمی‌خواهم تکرار کنم.) مگر آن غلام بنی‌ریاض [را] چقدر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) چیز کرد؟! جنازه [غلام] را روی دوشش گذاشت [و برایش] قبر کند [و او را] توی قبر گذاشتش، [قبل از این که او را وارد قبر کند،] آن جا گذاشتش [و] گفت: [ای مردم!] این [شخص] را می‌شناسید؟! همه گفتند: نه! گفت: علی جان! [آیا] این [شخص] را می‌شناسی؟! گفت: آره یا رسول الله! این غلام بنی‌ریاض است، یک سلام به

من می کرد. [پیغمبر (صلی الله علیه و آله)] گفت: هفتاد هزار مَلّاک در تشییع این غلام آمده بود، من که این جوری می کردم، می خواستم ملائکه ها جایشان بشود، [پیغمبر (صلی الله علیه و آله)] قسم کبیره می خورد [و می گوید] یا علی! والله! دنبالش ندویدم [مگر] مال این که محبت به تو دارد.

**یقین به خدا و ولایت. عظمایت هر چیز به واسطه
ولایت است**

کجاییم ما؟! انصافاً، وجداناً [آیا] ما مغبون نیستیم [که] یک همچنین ولایتی را ول [یعنی رها] می کنیم [و] جای دیگر می رویم؟! من حرفم این است [که] شما یقین به

ولایت پیدا کنید! یقین کنید خداست و ولایت! یقین کنید از ولایت بهتر نیست؛ یعنی خدا به وجود نیاورده؛ آن وقت ببینید جای دیگر می‌روید یا نه؟! ولایت را به عقیده خودشان پایین آوردند [و] ما هم قبول کردیم! ما هم قبول کردیم! رفقای عزیز! این همه که من به شما می‌گویم [که] تفکر داشته باشید! تفکر یعنی این! من دارم به شما می‌گویم: اگر حیوان، اگر سگ، اگر شتر، هر چیزی که یک عظماییتی در عالم پیدا کرده، به واسطه ولایت پیدا کرده [است]، من حرفم این است: هیچ‌کسی عظماییت پیدا نمی‌کند مگر به توسط ولایت؛ تا حتی انبیاء، تا حتی اولیاء؛ یعنی خدا بنایش به این است.

پی بردن به حقیقت ولایت و جایی نرفتن. تشخیص ولایت دادن و مقصدمان ولایت باشد و هر مقصدی به غیر از ولایت را باطل اعلام کردن. تمام اعمال ما باید امضای علی (علیه السلام) داشته باشد؛ آن وقت خدا می گوید من شدی

اگر [پیغمبر (صلی الله علیه و آله)] می گوید: «أنا مدینة العلم و علی بابها» معنیش این است که هیچ کسی عظمت پیدا نمی کند، عظمت منحصر به خدا و ولایت است؛ آن وقت وقتی که این جوروی شدی، کارت به تو می دهد. وقتی که این جوروی شدی؛ یعنی حقیقت ولایت را پی به آن بردی، دیگر جایی نمی روی که، دیگر دَدَر نمی روی که! دَدَر رفتن؛ یعنی یکی بهتر پیدا می کنی [و

دنبالش می روی]، جایی رفتن؛ یعنی آدم تشخیص ولایت نداده [که جای دیگر می رود]، فدایتان بشوم! قربان تان بروم! بیایید تشخیص ولایت بدهید! بیایید مقصدمان ولایت باشد! اگر تو مقصدت ولایت بود، آن چه که مقصد در خلقت است [را] باید باطل اعلام بکنید! والله! آن چه که مقصد است، باید باطل اعلام کنی! من آن چه که مقصد در عالم است [را] باطل اعلام می کنم! چرا؟! [چون] قبول نمی شود، چیزی که قبول نمی شود، دنبالش می رویم [که] چه کنیم؟! باطل یعنی چه؟! یعنی قبول نمی شود؛ [فلانی] می گوید: سفته تو باطل شده، چک تو باطل شده، نمی دانم چه [و] چه باطل شده؟ [یعنی] قبول نمی شود. مگر نمی گوییم باطل شده؟!

[یعنی] چه جور شده؟! هان! [یعنی] چک تو امضاء ندارد، حالا یک میلیون هم باشد، می گوید: برو بابا! این امضاء ندارد، امضایش مال کیست؟! برای آن شخصی است که این را امضاء می کند، تمام اعمال ما باید امضای علی (علیه السلام) داشته باشد. کجا می رویم؟! وقتی امضای علی (علیه السلام) داشت؛ آن وقت خدا چه می کند؟! آن وقت خدا می گوید: با من هستی! تو من شدی! رفقای عزیز! وقتی امضای علی (علیه السلام) داشت، خدا می گوید: دیگر [تو] من شدی! کجاییم ما؟! این جور با هم بحث نکنید! چه چیزی به پاداش علی (علیه السلام) بدهد؟ چه چیزی خدا به پاداش علی (علیه السلام) بدهد؟ والله! خودش را می دهد! اه! خدا خودش

را به پاداش علی (علیه السلام) می دهد.

پافشاری حضرت زهرا (علیها السلام) برای گرفتن فدک. یک نفس ناراحتی کشیدن حضرت زهرا (علیها السلام) و حرکت کردنِ ستون های مسجد. سیلی خوردنِ زهرا (علیها السلام). نفرین حضرت زهرا (علیها السلام) به عمر و پاره شدنِ شکمش و گریه حضرت علی (علیه السلام)

یکی از رفقای عزیز من، از من سؤال کرده: این نهرها چه می گوید که خدا همین طور راجع به نهرهای بهشت می گوید؟! من یک جوابی دادم؛ اما ایشان وقتی حرف می زند، خیلی من رویش پافشاری می کنم که اگر جواب

بهتر از این [هست]، داده شود، الحمد لله خودش
مُبْرَأست [و] خیلی وارد است؛ اما گفتم اگر بهتر از این
[جواب] است، داده شود. دیشب یک قدری حال
همچنین مناسب نبود، پا [یعنی بلند] شدم و نشستم و
دیدم چه جوابی داده شد؟! دارم [آن را] به شما
می گویم. [او] گفت: چرا زهرای عزیز (علیها السلام) این
همه پافشاری کرد که فدک را از عمر بگیرد؟ چرا پافشاری
کرد؟ این [زهرا (علیها السلام)] که تمام ممکنات به
امرش است، این زهرایی که نَفَس کشید، مدینه از جا
حرکت کرد [و] ستون ها از جا حرکت کردند، یک خلقت
گفت: زهراجان! اشاره کن! تمام این ها را زیر و زو
می کنیم، تمام خلقت آمادگی پیدا کرد، تمام خلقت در

مقابل زهرا (علیها السلام) آمادگی پیدا کرد [و] سر فرود آورد [که] زهرا! اجازه بده! یک این جوری کرد [یعنی یک نفس از روی ناراحتی کشید]، ستون‌ها از جا حرکت کرد، مدینه می‌چندید؛ [یعنی می‌لرزید و] می‌گفت: امر بفرما! خدای تبارک و تعالی تمام خلقت را در اختیار زهرا (علیها السلام) گذاشته [است]. حالا این زهرا (علیها السلام) چه احتیاجی داشت؟! قربانت بروم که حالا می‌گوید فدک فدک می‌کند؟! فدک را می‌خواست به دوستانش بدهد، کاری نداشت، می‌خواست از ظالم بگیرد [و] به مظلوم بدهد که سیلی توی صورتش زدند. چرا شما یک قدری با زهرای عزیز (علیها السلام) فکر نمی‌کنید که زهرا (علیها السلام) را بیشتر از این‌ها بخواهید؟! دارد فدک را از ظالم

می‌گیرد [که] به مظلوم بدهد، فدک مال فقرا بود. به واسطه من و تو زهرا (علیها السلام) سیلی خورده! به واسطه من و تو کتفش را شکستند! حالا [عمر کاغذ فدک را] از توی دستش گرفته، [به او] سیلی زده، خدا لعنتش کند که [او را لعنت] کرده! [آن را می‌جَوَد و] تُف می‌کند. [حضرت زهرا (علیها السلام)] گفت: خدا شکمت را پاره کند! وقتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر دادند [که] عمر شکمش پاره شده، گریه کرد؛ [گفتند:] علی! چرا گریه می‌کنی؟ [امیرالمؤمنین (علیه السلام)] گفت: دلم می‌خواست زهرا (علیها السلام) بود [و] می‌دید [که] دعایش مستجاب شده [است]. امیرالمؤمنین (علیه السلام) [برای زهرا (علیها السلام)] گریه می‌کند.

مهریه حضرت زهرا (علیها السلام). نهرهای بهشتی.
امام حسن عسکری (علیه السلام) و دادن پول
گوسفند به قمی‌ها. حضرت زهرا (علیها السلام) و
جمع کردنِ دوستانش در محشر

حالا این زهرای عزیز (علیها السلام) چه کار دارد
می‌کند؟! جواب داده شد، بگو که این آب که در مهریه
زهرا (علیها السلام) هست، حالا آن جا [در قیامت] به
شیعه‌ها ارث می‌دهد؛ اگر [این حرف را] قبول بفرمایید،
قشنگ است! آب که مهریه‌اش است، حالا چه کار
می‌کند؟! حالا دوست‌هایش که توی بهشت می‌آید، از
مهریه‌اش [به آن‌ها] می‌دهد، آن جا می‌خواست فدک را

بگیرد [و] به شما بدهد، نشد. حالا این جا این آب، نه آب دنیا را مهرش کرده، خدا آب تمام خلقت را مهر زهرا (علیها السلام) کرده، حالا عزیز من! آن نهرها که شما داری می گویی، آن ها سهامت است. او که ارث نمی خواهد، اگر ارث دارد، مهرش است، مهرش را دارد به شیعه ها می دهد، خودش که احتیاج ندارد؛ پس هر موقع آن آیه [کوثر] را خواندی، هر موقع آن آیه را خواندی، یک قدری برای زهرا (علیها السلام) گریه کن! تکان بخورید! چقدر به یاد ما هست. حالا اگر روایتش را می خواهید، رویش بگذارم که دیگر بحث نکنید. مگر آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) نیست که پول چهارصد گوسفند [را] به قمی ها داد [و] گفت: برو [آن جا

در قم [بکش [و] به دوست های ما بده، آن جا [در سامرا] نکش که اهل تسنن باشند. حالا زهرا (علیها السلام) هم همین جور است؛ چیزها را می خواهد [که] به دوستش بدهد. والله! اگر امام صادق (علیه السلام) این حرف را زده بود، من غلط می کردم [که] بگویم، لال می شدم [و] نمی گفتم؛ می گوید: روز قیامت که می شود، مادر ما، زهرا (علیها السلام) مانند مرغی که دانه خوب و بد را تشخیص بدهد، دوستانش را از توی محشر جمع می کند، جمع می کند؛ چه کارت می خواهد بکند؟! می خواهد از ارشش به تو بدهد، از مهرش به تو بدهد. ما باید یک قدری زهرا (علیها السلام) را بهتر بشناسیم. رفقای عزیز! فدایتان بشوم! ما باید زهرا (علیها السلام) را

بهتر بشناسیم! اگر زهرا (علیها السلام) را می شناختند که
زهرا (علیها السلام) را نمی زدند.

یا علی